

پیش گفتار

عرب از گذشته‌های بسیار دور به جمع آوری مثل‌ها توجه خاصی داشته است، چرا که متون مثل‌ها از جمله متون مورد نیاز در تحقیق الفاظ زبان عربی بوده است. به طور کلی عرب از مثل‌ها به عنوان چکیده تجارب متعدد حیات انسان و نتیجه افکار او در طی قرن‌ها، زیاد استفاده می‌کرده و می‌کند. بسیاری از دانشمندان و نویسندگان عرب نیز در طول قرن‌ها از مثل و اهمیت آن سخن گفته‌اند. بعضی آن را حکمت عرب در جاهلیت و اسلام، و بعضی دیگر مثل‌ها را نهایت فصاحت عرب دانسته‌اند. این افراد در تعبیر خود مبالغه نکرده‌اند، چرا که مثل‌ها خلاصه‌ای از تجارب نوع بشر و آینه‌ای است که در خود عادت‌های یک ملت و اخلاق و افکار آنان و دیگر مظاهر زندگی‌شان را به نمایش می‌گذارد. به همین دلیل است که بررسی و مطالعه مثل‌ها و حکمت‌های یک ملت بیشتر از مطالعه هر چیزی می‌تواند ما را از فرهنگ و آداب و رسوم آن ملت آگاه سازد.

حال اگر برای مثل‌های ملی چنین ارزشی قائل شویم، قطعاً مثل‌ها در قرآن به خاطر زیبایی تصاویر و دقت در تعبیر و به کارگیری معانی و موضوعات روشنگرانه و اهداف والایی که از این مثل‌ها مورد نظر است، دارای ارزشی بسیار بالاتر می‌باشد. تمثیل قرآنی اگرچه به تصویر اشیاء می‌پردازد، ولی تنها به دلیل علاقه به تصویرسازی و عشق به تجسم اشیاء نیست، بلکه از این تصاویر هدفی والا و ارزشمند دارد. این هدف همان برپایی حق و از میان بردن باطل است.

در زمینه مثل‌های قرآنی کتاب‌های زیادی تألیف شده است که از قدیمی‌ترین آنها کتاب «الامثال من الكتاب والسنة» از حکیم ترمذی می‌باشد که در آن تنها شرح کوتاهی بعد از هر مثل آمده است.

همچنین ابومنصور ثعالبی در دو کتاب «خاص الخاص» و «التمثیل و المحاضرة» به مقایسه بین جملاتی با عنوان «جاری مجرای امثال سائره» در قرآن و مثل‌های عرب و عجم، عامه و خاصه پرداخته است. و در بخشی دیگر به مثل‌های قرآنی اشاره کرده است. همچنین در کتاب‌های «علوم القرآن» زرکشی و سیوطی نیز به مثل‌های قرآن اشاره شده است.



از نویسندگان معاصر، علی اصغر حکمت به زبان فارسی کتابی در این زمینه نوشته است که این کتاب به بررسی مَثَل‌های عربی و نظر نویسندگان و مستشرقین نسبت به مَثَل‌ها و حکمت‌های عربی پرداخته و بعد به مَثَل‌های «ظاهر» و «کامن» در قرآن اشاره کرده است. همچنین محمد جابر الفیاض، محمد حسین علی الصغیر، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله جعفر سبحانی، محمد رأفت سعید، فوزی شعبان و عبد الرحمن نحلاوی کتاب‌هایی در زمینه «مَثَل»‌های قرآنی نوشته‌اند که در جای خود ارزشمند هستند.

از آنجایی که میان نویسندگان در بحث مَثَل‌های «کامنه» و «مصرحه» و آیاتی که در میان مردم رایج شده و گاهی نام مَثَل‌های قرآنی بر آن نهاده‌اند، اختلاف‌هایی هست و بحث‌هایی در مورد تفاوت این مَثَل‌ها و مَثَل‌های ملی و مَثَل‌های قرآنی حقیقی وجود دارد، بر آنیم که به بررسی ریشه‌ای و تفکیک شده این آیات پردازیم، تا از اختلاف نظرها و گاهی پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌هایی که بر این بحث‌ها سایه افکنده است، به یک نظر قاطع و قابل انطباق در تمامی آیات قرآن دست یابیم. از این رو نخست به تعریف مَثَل ملی و ویژگی‌های مَثَل می‌پردازیم، سپس مَثَل قرآنی و مشخصات آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مفهوم شناسی «مَثَل»

ریشه «مَثَل» سامی است، چرا که در تمام زبان‌های منشعب از آن وجود دارد، و در تمامی آنها به معنای تشبیه و موازنه است. (حکمت، 1/)

اما بعضی از محققان مانند عبدالمجید عابدین، این نظریه را رد کرده‌اند و بر این باورند که لفظ «مَثَل» در متون عبری قدیم به معنای حکم و سیادت بوده است، نه به معنای تشبیه و نظیر. (عابدین، 3/)

از تحقیقات این گونه بر می‌آید که «مَثَل» در زبان عبری به معنای حکم بوده، ولی در عربی لفظ حکم بر این معنا (حکم و سیادت) اطلاق شده است. در نتیجه کلمه «مَثَل» در عربی فقط به معنای تشبیه است. (علی الصغیر، 42/)

واژه «مَثَل» در لغت به معانی شبهه، نظیر، صفت (در این مورد تردید هست)، عبرت و نشانه، حجت و سخن و مثال و شاخص آمده است. (قاموس المحيط، لسان العرب) آنچه مسلم است معنای عبرت، نشانه، حجت و سخن از معانی مَثَل نیست بلکه از اهداف ضرب المثل است، چه اینکه هدف از مَثَل، گاهی عبرت اندوزی و یا اقامه دلیل و یا آوردن نشانه بر چیزی و یا سخن گفتن در موردی خاص است. در معنای اصطلاحی میان محققان و نویسندگان دیدگاه‌های متعددی وجود دارد. زمخشری در تعریف مَثَل می‌گوید:

«به سخن رواج یافته‌ای که در آن مضرب به مورد تشبیه شده باشد «مَثَل» گفته می‌شود. سخنی «مَثَل» نامیده می‌شود و شایستگی تبادل بین مردم پیدا می‌کند که در بعضی از جهات آن غرابت وجود داشته باشد.» (زمخشری، 72/1)

زمخشری در این تعریف بیشتر به رواج و غرابت توجه دارد.

از جمله محققانی که تشبیه را به صراحت، رکنی از ارکان مَثَل دانسته‌اند، ابراهیم نظام است. وی در تعریف مَثَل می‌گوید:

«در مثل چند چیز جمع می‌شود که در کلام دیگر یک جا وجود ندارد: ایجاز لفظ، حسن تشبیه و زیبایی کنایه و بلاغت.» (میدانی، 9/1)

همچنین عبدالمجید قطامش می‌گوید:

«نظر من این است که پایه مَثَل، تشبیه است و اگر در عبارت این صفت در کنار صفات دیگر باشد مَثَل است و اگر شرط تشبیه را نداشته باشد، مَثَل به شمار نمی‌آید.» (قطامش، 22)¹

همان گونه که پیداست، این افراد تشبیه را از ارکان اصلی مَثَل قرار داده‌اند، اما سخنی از تشبیه یا استعاره بودن مَثَل به میان نیاورده‌اند.

از جمله افرادی که فقط استعاره تمثیلی را مَثَل نامیده‌اند، سکاکی است. وی می‌گوید:

«همانا تشبیه تمثیلی اگر بر پایه استعاره و نه غیر آن، رواج یابد، «مَثَل» نامیده می‌شود و «مَثَل» تنها به روش استعاره است و تغییر نمی‌یابد.» (سکاکی، 187/)



اما عبد القاهر جرجانی «مَثَل» را فقط استعارهٔ تمثیلی نمی‌داند، بلکه در نگاه وی «مَثَل» یا «تمثیل» یعنی «تشبیه تمثیل»، و یا «استعارهٔ تمثیلی» است؛
«...شایسته است که بدانی مَثَل واقعی و تشبیهی که بهتر است تمثیل نامیده شود
آن مَثَل را از تشبیه ظاهر و صریح دور می‌کند و تمثیل حاصل نمی‌شود مگر به
یک یا دو جمله یا بیشتر.» (جرجانی، 47/)

عبدالقاهر برای این مطلب به این آیهٔ قرآن مثال می‌زند: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ... (یونس/24)
و در مورد استعارهٔ تمثیلی می‌گوید:

«و اما تمثیلی که مجازاً استعاره نامیده می‌شود سخنی است که به فردی که بین
رفتن یا نرفتن شک دارد می‌گویی: «أراك تقدم رجلا وتؤخر اخري» و معنای
این سخن آن است که تو را در شکی که داری مانند کسی می‌بینم که یک پا
جلو و یکی عقب گذاشته باشد. سپس کلام مختصر شده است.» (جرجانی، 47/)

از این مثال فهمیده می‌شود که جرجانی استعارهٔ تمثیلی را نیز مَثَل می‌داند.
با وجود اینکه بیشتر دانشمندان علم بلاغت فقط استعارات تمثیلی را مَثَل
دانسته‌اند، اما پس از جستجو در کتاب‌های «امثال» در می‌یابیم که بسیاری از مَثَل‌ها
هستند که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را استعارهٔ تمثیلی نامید؛ مانند: «إنه لغب كلد لا
يدرک حفرا و لا يؤخذ مذنباً»، یا «و أنت كبارح الأروى»، یا «المكثار كحاطب لیل». هیچ
یک از این مَثَل‌ها مجاز نیستند و مشبه و مشبه به در آنها به وضوح بیان شده
است. همچنین مَثَل‌هایی وجود دارد که لفظ مشبه در آنها ذکر نشده است و فقط
ادات تشبیه در آن وجود دارد و نمی‌توان آنها را استعارهٔ تمثیلی نامید. مانند این
مَثَل‌ها: «كطالب القرن جذعت أنفه»، یا «كالثور يضرب لما عافت رهان» و غیر از آن.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که امکان محدود کردن مَثَل در استعارهٔ تمثیلی یا تمثیل
وجود ندارد، بلکه بهتر است بگوییم پایهٔ مَثَل تشبیه است، چه در قالب تشبیه
تمثیلی و چه استعارهٔ تمثیلی و چه تشبیه ساده. همان گونه که در سخن نظام و
قطامش هم آمد. نکته‌ای که در اینجا شایان یاد است، اینکه در کتاب‌های «امثال»

عربی قدیم، بین «مَثَل» و «حکمت» به خاطر داشتن نقطه اشتراک، خلط شده و حکمت‌ها را نیز جزء مَثَل‌ها آورده‌اند، اما نویسندگان جدید به این اختلاف پی برده و به آن اشاره کرده‌اند.²

به نظر می‌رسد اگر به معنای «حکمت» و اصول آن در کتاب‌ها نظری بیفکنیم و آن را با تعریف «مَثَل» و اصول و شاخص‌های آن مقایسه کنیم، به همانندی‌ها و اختلافات «مَثَل» و «حکمت» دست می‌یابیم. در تعریف «حکمت» گفته شده است: «حکمت جمع آورنده عادت‌ها، سنت‌ها و تدبیر زندگی و سخنان رایج و جملات نادر است، حکمت بیانی مستقیم و صریح از همه مهارت‌های زندگی و یا دست کم بعضی از آنهاست.» (زلهایم، 32)

شاید یکی از اصول مشترک میان «مَثَل» و «حکمت» رواج و تداول است، چرا که در تقسیم حکمت گفته‌اند:

«سخن حکمی بر دو نوع است؛ یکی رایج و منتشر بین مردم و متداول در زبان عموم که آن «مَثَل» است و اگر غیر از این باشد سخن حکمی است که ارزش خود را دارد، اگر چه رایج نباشد.» (سبحانی، 10)

همین انتشار یا تداول باعث شده است که «حکمت» اعم از «مَثَل» باشد؛ یعنی هر «مَثَلی» «حکمت» است، ولی هر «حکمتی» «مَثَل» نیست.

از دیگر همانندی‌ها میان «مَثَل» و «حکمت» عبارت است از ایجاز، بیان تجارب زندگی و همچنین موسیقی موجود در الفاظ. که این موسیقی و یا وزنی که در آنها وجود دارد، باعث تأثیر بیشتر بر مخاطب می‌شود.

اما میان «مَثَل» و «حکمت» تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که این دو را تا حدی از هم جدا می‌کند. اختلاف اصلی میان مَثَل و حکمت رایج، تشبیه است. اصل در مَثَل، تشبیه، ولی در حکمت درک معنا و انتقال مفاهیم است. تفاوت دیگر این است که مَثَل معمولاً از همه طبقات مردم سر می‌زند، ولی حکمت تنها سخن بزرگان و حکماست، همچنین مَثَل دارای دو معنای ظاهری و باطنی است که معنای ظاهریش همان تشبیهی است که در لفظ مَثَل است و معنای باطنیش معنایی است که از این لفظ استنباط می‌شود که همان ارشاد و نصیحت مخاطب است. در واقع مَثَل و



حکمت در نتیجه به یک هدف می‌رسند، ولی یکی با واسطه و دیگری بدون واسطه.

در این مقاله ما نام حکمت‌های رایج را «ما یجری مجری الامثال» گذاشتیم تا از مثل‌های حقیقی که پایه تشبیهی دارند متمایز گردند. این نام‌گذاری در کتاب‌های ثعالبی - «یتیمه الدهر» و «التمثیل والمحاضرة»- نیز در همین مورد آمده است، مانند این حکمت‌ها: «للایام صرفان، عسر و یسر»، «العفو عن المجرم من مواجب الکرم»، «قوة الجناح بالقوادم و الخوافی»، «الجزع علی الأموات عناء». (الثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، 20/)

مورد و مضرب «مَثَل»

یکی از ارکان مَثَل، «مورد» است. مورد:

«حالت اصلی‌ای است که کلام «مَثَل» در آن حالت آورده شده است.»

(الجوزیه، 19/)

تمام مَثَل‌ها دارای مورد هستند، مگر حکمت‌هایی که در طی سال‌ها مانند مَثَل تداول یافته‌اند و فاقد عنصر تشبیه هستند که همان‌گونه که گفتیم، آنها را «جاری مجرای مَثَل» می‌نامیم.

«مضرب مَثَل، حالتی است شبیه حالت اول (مورد) که از کلام مَثَل برداشت

می‌شود.» (همان)

برای نمونه مورد مَثَل در مَثَل «فی الصیف ضیعت اللبن»، زنی است که در فصل تابستان از همسر مسن و ثروتمندش جدا می‌گردد و با مردی جوان ولی فقیر ازدواج می‌کند، ولی در زمستان زمانی که آذوقه‌اش تمام می‌شود دوباره کاسه‌ی نیاز پیش شوهر اولش می‌برد، ولی پیرمرد در ازای شیری که از او می‌خواهد این جمله را می‌گوید: «فی الصیف ضیعت اللبن»؛ یعنی همان موقع که رفتی شیر را هم از بین بردی. مضرب این مَثَل هر کسی است که موقعیت‌ها و فرصت‌های خوب را از دست می‌دهد.

انواع مَثَل

الف) مَثَل موجز:

«سخنی است موجز و رایج که شامل مفهوم با ارزشی است و در آن، حالت مضرب، به حالت مورد، تشبیه شده است.» (فطامش،/28)

مَثَل موجز برآمده از تجربه‌های زندگی است که اشخاصی که به این تجارب دست می‌یابند، آنها را برای دیگران بدون تکلف بیان می‌کنند. مَثَل موجز به مَثَل شعبی و کتابی تقسیم می‌شود که «مَثَل شعبی» بدون تکلف و بدون پایبندی به قواعد نحوی است و «مَثَل کتابی» از اهل فرهنگ مانند شاعران و خطیبان صادر می‌شود. (الجوزیه،/19)

«مَثَل شعبی مَثلی است که مفهوم در آن عنصر اصلی نیست و فقط برای بیان یا گزارش یا شوخی و سرگرمی آمده است.» (عابدین،/87)

همچنین تفاوت دیگری که میان «مَثَل شعبی» و «مَثَل کتابی» وجود دارد، اثر تربیتی آنهاست که در «مَثَل کتابی» قوی و واضح است و حکیم هدف تربیتی خود را از طریق پرداختن به معنایی کلی یا اصول انسانی یا یک قاعده عمومی در قالب تصویر بیان می‌کند، اما «مَثَل شعبی» غالباً دارای اهداف هنری است و معمولاً قصد ارشاد و تربیت ندارد و تنها می‌خواهد به وصف حوادث یا رفتار اشخاص بپردازد. (عابدین،/127)

از جمله مَثَل‌های رایج می‌توان به این چند مَثَل اشاره کرد: «فی الصیف ضیعت اللبن»، یا «إن الجبان حتفه من فوقه»، یا «بطنی فعطری» و غیره.

ب) مَثَل قیاسی: وصف یا قصه‌ای است که قصد دارد به توضیح یک فکر یا اقامه دلیل برای اثبات آن، از طریق تشبیه یا تمثیل بپردازد و معمولاً از مقارنه و مقایسه کمک می‌گیرد و دو موضوع را بررسی می‌کند؛ یا نوعی رفتار انسانی را به قصد توضیح یا تنبیه و تأدیب مخاطب یا صرفاً به قصد آوردن مثال به تصویر می‌کشد، یا چیزی از متعلقات ملکوت الهی و مخلوقات خداوند را مجسم می‌کند و در هر دو صورت نسبت به مَثَل رایج، کلامی طولانی محسوب می‌شود.



«مَثَل قیاسی» تنها خلاصه‌ای از یک داستان و یا اشاره‌ای به آن نیست، بلکه تمام یک قصه با جزئیات آن می‌باشد که حکیم آن را به قصد روشنگری یا هشدار و تربیت می‌آورد. (قطامش، 30)

آنچه مسلم است و محققان نیز به آن اشاره کرده‌اند، این نوع از مَثَل‌ها یعنی «مَثَل‌های قیاسی» در کتاب‌هایی که به جمع آوری مَثَل‌های عربی پرداخته‌اند وجود ندارد و فقط در کتاب‌های دینی مانند قرآن و انجیل موجود است و در واقع این نوع مَثَل تولد یافته و تربیت شده آغوش ادیان است. (قطامش، 30 و عابدین، 12)

ج) مَثَل خرافی:

«به سخنان کوتاهی که در میان مردم رایج است و عرب آنها را به قصد سرگرمی و خنده یا تشویق به خوش خلقی، به زبان حیوانات نقل کرده یا بر پایه داستان‌های خرافی بی پایه و اساس ساخته است و شخصیت‌های آن را به گونه‌ای ساخته و پرداخته‌اند که مانند انسان‌ها صحبت کنند یا کار کنند، مَثَل خرافی گفته می‌شود.» (قطامش، 32)³

عبارت‌ها و داستان‌های خرافی که در آن حیوانات رفتاری شبیه به انسان دارند، مانند داستان‌های کلیله و دمنه، اگر چه با هدف و عطف و تربیت انسان نقل شده، چون بر پایه خرافه و اسطوره هستند، لذا در قرآن یافت نمی‌شوند. قرآن کریم تصاویر داستان‌ها و مَثَل‌های خود را از زندگی واقعی انسان‌ها یا اشیاء و پدیده‌های طبیعت وام می‌گیرد. (الفیاض، 231-230؛ عابدین، 165)

«مَثَل» در قرآن

اشاره شد که مَثَل قرآنی همان مَثَل قیاسی است و نوع اول و دوم مَثَل، یعنی مَثَل رایج (با مشخصات پیش گفته) و خرافی در قرآن وجود ندارد. در این بخش به تقسیم مَثَل قرآنی از دیدگاه قرآن پژوهان می‌پردازیم.

الف) مَثَل کامن:

«به مَثَل‌هایی گفته می‌شود که در قرآن به مَثَل بودن آنها اشاره‌ای نشده است و ویژگی‌های مَثَل‌های رایج در میان مردم هم در آنها وجود ندارد [تشبیه] و تنها

چون از نظر معنا و مفهوم شبیه مَثَل‌های رایج هستند، علما آنها را مَثَل نامیده‌اند.

در واقع این عبارات در معنا مَثَل هستند نه در لفظ. «(عابدین، 132/)

می‌توان گفت زرکشی اولین کسی است که به این اصطلاح اشاره کرده است. مَثَل قرآنی از دیدگاه او دو نوع است: یکی «مصرح» و دیگری «کامن». «مصرح» آن است که به مَثَل بودن آن در قرآن به صراحت اشاره شده است و «کامن» بر خلاف «مصرح» به مَثَل بودنش تصریح نشده و آن از دیدگاه زرکشی در حکم مَثَل‌های رایج است. (زرکشی، 486/1)

زرکشی آیه 17 سوره بقره: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا...) و چند آیه دیگر را جزء مَثَل‌های مصرح آورده، ولی در مورد مَثَل کامن نمونه‌ای ذکر نکرده است. سیوطی نیز مانند زرکشی به تعریف مَثَل مصرح و کامن پرداخته است و در مورد مَثَل مصرح همان نمونه‌های زرکشی را بیان کرده و در باب مَثَل کامن نمونه‌های نقل شده از ماوردی را می‌آورد. نمونه‌هایی که در مقابل مَثَل‌های عربی قرار داده است. مثلاً در مقابل «خیر الأمور اوساطها»: (لَا قَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ) (بقره/68) و (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) (فرقان/67) را آورده است.

نکته حائز اهمیت در اینجا این است که نویسندگان و محققانی که قبل از زرکشی و سیوطی بوده‌اند، مانند ابومنصور ثعالبی، نام «مَثَل کامن» را بر این دسته از آیات و عبارات نگذاشته‌اند، بلکه آنها را «جاری مجرای مَثَل» نامیده‌اند. ثعالبی در دو کتاب خود «خاص الخاص» و «التمثيل والمحاضرة» به تعدادی از این آیات تحت عنوان:

«عباراتی از قرآن کریم که در معانی مَثَل‌های عرب و عجم، خاص و عام آمده است و به کارگیری این عبارات در کلام بهتر و برتر و ارزشمندتر است»، اشاره کرده است. (ثعالبی، خاص الخاص، 11/) و در ادامه نمونه‌هایی نیز ذکر کرده است. مثلاً پیرامون موضوع خراب شدن کار، زمانی که بیش از دو نفر در آن دخالت دارند، مَثَل عربی «لا یجتمع اللیثان فی الغابة» را آورده و از مَثَل‌های عام «کثرة الأیدی فی الصلاح فساد» و از مَثَل‌های خاصه (مَثَل‌های کتابی) «من کثرة الملاحین غرقت



السفینه» و در مقابل همه آنها عبارت قرآنی (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (انبیاء/22) را آورده است. آنچه از کلام ثعالبی به وضوح بر می آید این است که وی این آیات را «مَثَلِ کامن» نامیده، بلکه آنها را شبیه یا مقابل «مَثَلِ رایج» نام نهاده است.

نکته شایان یاد این است که «مَثَلِ های کامن» یا «جاری مجرای مَثَلِ ها»، «مَثَلِ های قیاسی» قرآنی که به دلایلی کلمه «مَثَلِ» در آنها ذکر نشده، نیستند. این مَثَلِ ها را با مَثَلِ های حقیقی قرآنی فاقد لفظ «مَثَلِ» اشتباه نکنیم.

نتیجه کلی دیگر در این بخش آنکه این آیات قرآنی تحت عنوان «مَثَلِ کامن» یا «جاری مجرای مَثَلِ» یا مقابل «مَثَلِ های ملی»، به خاطر نداشتن خصوصیات مَثَلِ های قرآنی حقیقی و همچنین به خاطر اینکه در قرآن به «مَثَلِ» بودنشان اشاره ای نشده است، جزء مَثَلِ های قرآنی مورد نظر ما در این مقاله نیستند.

ب) مَثَلِ های رایج قرآنی

دسته ای از حکمت های قرآنی هستند که صفت مَثَلِ بودن را بعد از نزول قرآن به دست آورده اند و در وقت نزول قرآن مَثَلِ نبوده اند. این حکمت ها عبارتند از یک مجموعه اصول اخلاقی و دینی که مردم از آنها در کلام روزمره و نوشته ها و سخنرانی ها و اشعارشان استفاده می کنند و در میان نویسندگان جدید نام «مَثَلِ رایج» گرفته اند، ولی پیشینیان بر این حکمت ها - همان گونه که اشاره شد - نام «جاری مجرای مَثَلِ» یا «مشابه» و «مقابل» مَثَلِ گذاشته اند.

از تعاریف و نمونه هایی که نویسندگان و محققان در این باب آورده اند، مشخص می شود که این عبارات موجز و زیبا در قرآن چه با نام «مَثَلِ های رایج» و چه با نام «ما یجری مجری الامثال»، همان «مَثَلِ های کامن» هستند که قبلاً گفته شد و ظاهراً مصادیق یکسان، و نامها متفاوت است. پس در اینجا آنچه در مورد «مَثَلِ کامن» گفتیم، در «مَثَلِ رایج» نیز صادق است. یعنی این آیات نیز جزء مَثَلِ های قرآن نیستند. ما در اینجا به جهت جلوگیری از اشتباه میان این موارد، طبق نظر علما این

دسته از آیات قرآن را که به جهت ایجاز و زیبایی در ادبیات کتبی و شفاهی مردم رواج زیادی یافته است، «ما یجری مجرای الامثال» می‌نامیم.

«مَثَل» در زبان به معنای سخن کوتاه است که در هر صحنه و یا موقعیتی که مقتضی باشد گفته می‌شود و در طول زمان به اندازه‌ای رواج می‌یابد که در موقعیت‌های مشابه نیز به کار برده می‌شود. این خصوصیت تنها در مَثَل‌های ملی و قومی وجود دارد و مشابه آنها را در قرآن نمی‌بینیم (با توجه به اینکه ما نام «جاری مجرای مَثَل» بر عبارات قرآنی که دارای خصوصیات فوق‌الذکر هستند گذاشتیم، نه مَثَل).

چگونه می‌توان پذیرفت که خداوند متعال بعضی آیات قرآن را قبل از نزول مَثَل بنامد، در صورتی که پیامبر ۹ هنوز آنها را دریافت نکرده است و در میان مردم نیز هنوز انتشار نیافته است. چرا که مَثَل زمانی «مَثَل» است که در میان مردم رواج یابد. «مَثَل قرآنی نوعی دیگر است که قبل از آنکه ادبیات، مَثَل را بشناسد و یا قبل از اینکه مَثَل نوعی از کلام منثور شناخته شود و اصطلاحی برای آن وضع گردد و یا حتی قبل از اینکه ادبا با تعاریفشان مَثَل را معرفی کنند، قرآن آن را مَثَل نامید.» (منیر القاضی، / 5؛ نقل از محمد علی الصغیر، / 73)

ج
ر
ق
ر

ج) مَثَل‌های قیاسی

مَثَل‌های قیاسی که نام مَثَل‌های «ظاهره» و «مصرّحه» نیز بر آن گذاشته‌اند،⁴ پایه تمثیلی دارد و دانشمندان بلاغت آن را «تشبیه مرکب» یا «تمثیل» می‌نامند. (قطامش، / 30)⁵ مَثَل قیاسی از تشبیه مرکب به مرکب با وجه شبه مرکب به دست می‌آید. مَثَل‌های قرآن می‌خواهند از طریق تشبیه رفتار آدم‌ها یا تشبیه یک مفهوم یا تفکر انتزاعی به رخدادهای طبیعی، تاریخی یا داستانی در قالب تصاویر زیبا، مشکل از اجزاء به هم پیوسته، به تربیت و ارشاد و تأثیر گذاری بر مخاطب بپردازند.

نکته شایان یاد اینکه همان گونه که در بخش پیش، عامل غرابت، یعنی وصف یا داستان زیبایی که نکاتی بدیع و عجیب در خود دارد را یکی از ویژگی‌های مَثَل



در نگاه بعضی از محققان یاد کردیم، در قرآن نیز بعضی مفسران داستان‌ها یا توصیف‌های قرآنی را جزء مثل‌های قرآنی آورده‌اند. مانند این آیه:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) (حج / 73)

«ای مردم! مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید؛ کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.»

زمخشری در ذیل این آیه می‌گوید:

«و اگر بگویی این آیه مثل نیست، پس چطور آن را مثل می‌نامی؟ می‌گویم صفت یا قصه زیبایی که با غرابت همراه باشد در تشبیه به بعضی مثل‌های سائره، مثل نامیده می‌شود؛ چون که این مثل‌ها نیز زیبا و دور از ذهن هستند.» (زمخشری، 171/4)

با توجه به سخن زمخشری اگر بخواهیم تمام داستان‌های قرآن را که دارای صفت زیبایی و غرابت است جزء مثل‌ها قرار دهیم، شکی نیست که تمام داستان‌ها و توصیف‌های قرآن شگفت‌انگیز و زیباست. داستان موسی 7، نوح 7، داستان یوسف 7 و سلیمان نبی 7 تا داستان اصحاب فیل و غزوات پیامبر 9، همه و همه زیبا، شگفت‌آور و اعجاب‌انگیز هستند و بررسی آنها نیاز به مقالات و کتاب‌های متعدد دارد. اما مثل‌های قرآنی که موضوع بحث ماست، با وجود صفت غرابت در همه آنها دارای ویژگی‌های دیگری مانند «تمثیل» نیز هستند که به آنها عمق و تأثیر دو چندان می‌بخشد. از همین رو مقصود ما از مثل قرآنی در این مقاله، «مثل قیاسی» است که بر پایه تمثیل استوار است.

تقسیم مثل قیاسی

الف) مثل‌های قیاسی طبیعی

«عبارت است از تشبیه غیر ملموس به ملموس و ذهنی به دیدنی به شرط اینکه

مشبه به از امور تکوینی باشد.» (سیحانی، 20/)

«مشبه به» در این دسته از مثل‌ها، اشیاء یا پدیده‌های طبیعی هستند. مانند:

(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي

ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ) (بقره/ 17)

«مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد،

خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد.»

(وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا تَكْدًا ...) (اعراف/ 58)

«زمین پاک نیکو گیاهش به اذن خدا نیکو برآید و زمین خشن ناپاک جز گیاه اندک نرویانند.»

این مثل‌ها برای تشبیه حالت ذهنی به اشیاء و پدیده‌های مادی و حسی آمده و

هدفشان روشن‌تر کردن «مشبه» یا توضیح بیشتر و یا نزدیک‌تر کردن اشیاء مجرد به

ذهن انسان است. در این نوع از مثل‌ها گاهی لفظ «مثل» ذکر شده (مثال اول) و یا

ذکر نشده است (مثال دوم). پس مثل شدن دسته دوم تلاشی است از جانب

مفسران یا علمای بلاغت. و دست یافتن به مثل‌هایی که در قرآن به مثل بودن آنها

تصریح نشده کاری دشوار است. (عابدین، 161-160)

محمد حسین علی الصغیر در این باب می‌گوید:

«عدم ذکر ریشه مثل در آیاتی که در معنا به صراحت مثل هستند، به گمان زیاد

به شیوه عرب در کوتاه و حذف کردن و در تقدیر گرفتن بر می‌گردد. به همین

دلیل می‌بینیم که مفسران آیاتی را که ریشه مثل در آنها نیست ولی دارای همان

قدرت بیانی و دلالت موجود در مثل‌های مصرحه می‌باشند، جزء مثل‌های قرآنی

آورده‌اند و در اجتهاد خود بر مشهورترین و روشن‌ترین روایات که این مثل‌ها

را با بقیه مثل‌های مصرحه آورده‌اند تکیه می‌کنند.» (علی الصغیر، 75/)

نکته دیگری که در مورد مثل‌های قیاسی طبیعی یا دیگر نمونه‌های مثل قرآنی

باید گفت، این است که این تمثیلات یا به صورت تشبیه (مانند آیه 17 سوره بقره



که قبلاً ذکر کردیم) و یا به صورت استعاره آمده‌اند؛ (أَوْ مَن كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ...) (انعام/122) که «میتا» و «ظلمات» استعاره از عدم هدایت و نور، و «حیات»، استعاره از هدایت و نجات است.

ب) مثل‌های قیاسی داستانی

نوع دوم مثل‌های قرآنی، «مثل‌های داستانی» یا «داستان‌های تمثیلی» است که به بیان احوال امت‌های گذشته و تشبیه آنها، به قصد عبرت آموزی می‌پردازد: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ ...) (تحریم/10)؛ (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ...) (نحل/112)؛ (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أُعْتَابٍ ...) (کهف/32) که در این مثال‌ها به ماده «مثل» تصریح شده و شکی در مثل بودن آنها نیست.

اما در بخش مثل‌های داستانی که به ماده «مثل» در آن تصریح نشده، اختلاف هست. بعضی آنها را مثل دانسته‌اند؛ چون دو تصویر کاملاً مجزا از دو حالت مشابه را ارائه می‌دهند، از این رو مانند مثل‌های قیاسی هستند، اگر چه از ریشه «مثل» تهی باشند، و بعضی آنها را فقط داستان‌های تربیتی و پند آموز می‌دانند، نه مثل قرآنی.

محمد رشید رضا در کتاب تفسیری خود داستان‌ها را با قدری شک جزء مثل‌ها قرار می‌دهد. وی در شرح آیه 259 سوره بقره: (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ...) می‌گوید:

«احتمال دارد که قصه از جمله تمثیل باشد و خدا بهتر می‌داند.» (رشید رضا،

(52/3)

همچنین استاد جعفر سبحانی این آیه را جزء مثل‌ها ندانسته و دلیل این مطلب را، وحدت نوعی بین «مشبه» و «مشبه به» عنوان کرده است، چرا که از نظر وی اختلاف نوعی میان «مشبه» و «مشبه به» شرط تشبیه است. مانند تشبیه انسان شجاع به شیر یا شقایق قرمز به یاقوت. ولی در این آیه بعد از تعجب مرد عابر بر آثار دیار

ویران شده و تعجب و سؤال او از چگونگی زنده شدن مردگان، خداوند او و چهار پایش را می‌میراند و بعد از گذشت سال‌ها زنده می‌کند تا چگونگی زنده شدن دوباره مردگان در عالم دیگر را نشان دهد. پس «مَشْبَه» و «مَشْبَهَ به» در این داستان تمثیلی از یک جنس هستند. (سبحانی، 108/)

نکته شایان یاد اینکه همیشه در تشبیهات، تفاوت نوعی وجود ندارد، مثل تشبیه انسان سخاوتمند به حاتم که هر دو از یک نوع هستند.

در اینجا باید گفت ما در تشخیص داستان‌هایی که مثل هستند و داستان‌هایی که مثل نیستند به گفتهٔ راویان و یا مفسران تکیه می‌کنیم. آن دسته از داستان‌هایی که نام مثل بر آنها گذاشته شده، مثل و غیر از آنها را داستان‌های پند آموز و حکمی قرآن می‌نامیم.

مثل قرآنی چه مثل طبیعی باشد و چه داستانی، چه کلمهٔ مثل در آن ذکر شده باشد یا نه، چه به صورت تشبیه تمثیل باشد یا استعارهٔ تمثیلی، از تشبیه دو صورت یا حالت که هر دو طرف از اجزاء به هم پیوسته و غیر قابل تفکیک می‌باشند، تشکیل شده و هدفی نیز جز آگاه ساختن یا ارشاد و بازداشت مردم از اعمال منافی عزت و شرف آدمی و بر خلاف فطرت پاک اوست ندارد؛ پس آیاتی که لفظ مثل در آنها آمده ولی تشبیه در آنها ساده است، یعنی اجزاء تشبیه مرکب نیست، مانند: (وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) (واقعۀ 22-23)؛ (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا ...) (بقره 26) بیشتر مفسران آنها را جزء مثل‌های قرآن دانسته‌اند، گر چه تشبیه این آیه تشبیه ساده است، یعنی تشبیه اشیاء حقیر و پست مانند بت‌های مشرکان به پشه. ولی عده‌ای دیگر متوجه این قضیه بوده‌اند و به این نکته اشاره کرده‌اند:

«این آیه اگر چه حاوی لفظ مثل است، ولی چون پایه تمثیل ندارد، مثل نیست.»

(طهطاوی، 180/)

همچنین آیاتی هستند که گر چه لفظ مثل در آنها بیان شده، اما هیچ‌گونه تشبیهی در آنها وجود ندارد و فقط جنبهٔ تنبیهی یا یادآوری دارند. مانند: (وَضْرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ...) (یس 78/)



به خاطر همین تفاوت‌هایی که بیان کردیم، نمی‌توان برای مَثَل‌های قرآن تعداد معینی اعلام کرد.

خصوصیات مَثَل در قرآن

مَثَل‌های قرآنی ویژگی‌هایی دارند که آنها را از دیگر مَثَل‌ها (مَثَل‌های ملی) متمایز می‌کند. مَثَل قرآنی با بیان هنری و تازه و تفاوتی که در تصاویر، چهارچوب، معنا و هدف دارد، یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن به شمار می‌رود. از جمله ویژگی‌های مَثَل قرآنی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. تشبیه مضرب به مورد در مَثَل‌های قرآنی

در بخش گذشته در تعریف مَثَل گفتیم که مَثَل تشبیه مضرب به مورد است. یعنی تشبیه حالت‌ها یا حادثه‌های ثانوی به حالت یا حادثه اولی که مَثَل در زمان وقوع آن نقل شده است، البته همراه عامل انتشار و رواج در میان مردم. اما در مَثَل قرآنی ضرورتاً موردی شبیه موردهای مَثَل ملی وجود ندارد. مَثَل قرآنی دارای داستان یا قصه‌ای که مردم آن را سبب ورود مَثَل بدانند نیست، بلکه تنها علم و لطف بی حد الهی و قدرت و اعجاز قرآن است که سبب ایجاد این مَثَل‌ها و ابتکار آنها بوده است و اگر تمام مَثَل‌های قرآنی را مورد بررسی قرار دهیم و با مَثَل‌های عربی مقایسه کنیم، در می‌یابیم که برای تقریباً هیچ یک از آنها، موردی وجود نداشته و همه، ابتکار ذات باری تعالی بوده است.⁶

2. تصاویر در مَثَل‌های قرآنی

تصاویر در مَثَل‌های قرآنی حلقه‌های جدا ناشدنی‌ای هستند که در هر طرف، زنجیر محکمی را تشکیل داده‌اند و تنها با جدا کردن یک حلقه از این زنجیر، زیبایی و مفهومی که از کل تصویر حاصل می‌شود از میان می‌رود. این، به آن دلیل است که اجزاء این تمثیل‌ها بدون تفکر و برنامه، پشت سر هم چیده نشده است، بلکه به وجود آمدن هر کدام به خودی خود هدفی داشته و از مجموع همه این

اجزاء نیز هدفی نهایی مورد نظر بوده که با به هم ریختن یا حذف هر جزء، هدف غایی مخدوش می‌گردد. یکی از مثل‌های قرآنی آیه 5 سوره جمعه است که می‌فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (جمعه/5)

«مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آن‌گاه آن را به کار ن بستند، همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد، [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.»

تمثیل در این آیه به تشبیه دانشمندان یهود به الاغ ختم نمی‌شود، بلکه تأثیر و وضوح موجود در آن زمانی کامل می‌شود که اجزاء دیگر نیز به این دو جزء بپیوندند، یعنی تشبیه یهودیانی که به کتاب الهی که در دست آنهاست اهمیت نمی‌دهند و به مفاهیم و فرامین آن عمل نمی‌کنند و خوب در آن تفحص نمی‌کنند، به خری که بار سنگینی از کتاب بر دوش دارد، ولی اصلاً درکی از این موضوع ندارد. برای الاغ میان بار کتاب و بارهای دیگر تفاوتی وجود ندارد. مثل یهودی که انگار بر دل او قفل زده‌اند و کلام حق در آن راهی ندارد.

همان گونه که می‌بینیم، معنای مثل مگر بعد از کنار هم چیدن همه اجزاء کامل نمی‌شود و اگر یک جزء از هر طرف تمثیل کم شود، معنای غایی حاصل نخواهد شد.

3. شیوه بیان در مثل‌های قرآنی

شیوه بیان و انتخاب کلمات در تمثیل‌های قرآنی در عین دقت، متنوع نیز هست. خداوند قادر، اراده کرده که در این تمثیل‌ها یک معنا و یا یک ارزش را به روش‌های متفاوت بیان کند تا هم در قلب شنونده تأثیر بیشتری داشته باشد و هم در ذهن او بهتر جای بگیرد. از این روست که مثل قرآنی تأثیر زیادی بر قلب و ذهن مخاطب می‌گذارد. به طور مثال، در سه آیه زیر قرآن راجع به فانی بودن دنیا و متعلقات آن و هشدار به انسانی که زیور دنیا را جاودانه می‌پندارد، می‌فرماید:



(إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (يونس/24)

«در حقیقت مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین از آنچه مردم و دام‌ها می‌خورند با آن درآمیخت تا آن‌گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.»

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنزِلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا) (کهف/45)

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزنی که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم، سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و [چنان] خشک گردید که بادها پراکنده‌اش کردند و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست.»

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا...) (حدید/20)

«بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن‌گاه خاشاک شود...»

خدای بزرگ در تمام این آیات در نهایت زیبایی و بلاغت و با شیوه‌های گوناگون و استفاده از عناصر طبیعت و آنچه در اطراف انسان‌هاست، در نهایت فقط یک هدف داشته است، او خواسته است قلب انسان را نشانه بگیرد. الفاظ و عبارات این آیات همه کمک کرده تا مقصود نهایی حاصل شود. گرچه زیور و رنگ‌های زندگی مادی، همه به زمین حاصل خیز یا آبادانی تشبیه شده که به وسیله آب سرسبز شده و سپس ناگهان به طوفانی در هم پیچیده می‌شود، اما کلمات انتخاب شده و شیوه بیان و تصاویر در هر کدام متفاوت است.

4. رابطهٔ مثل‌های قرآنی و طبیعت

تصاویر تمثیل قرآنی همگی از عناصر و پدیده‌های طبیعی پیرامون انسان برداشت شده است و برای همه آشنا و ملموس در تمام دوران‌ها و در تمام مکان‌ها می‌باشد. یکی از تفاوت‌های بین مثل قرآنی و مثل عربی (ملی) در همین جاست که مثل قرآنی هرگز کهنه نمی‌شود و در همهٔ زبان‌ها بی تکلف تعبیر می‌شود، ولی تصاویر مثل عربی هم به ذهن مخاطب زیاد نزدیک نیست و هم بعد از مدتی کهنه و مندرس می‌شود. مانند این مثل عربی که می‌گوید: «من حفر بئرا لآخیه وقع فیه» و در مقابل آن این مثل قرآنی (وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) (فاطر/43). کلیت و تازگی که در این مثل قرآنی هست، در معادل ملی آن نیست. آقای سبزواری در مقدمهٔ کتاب «لطایف الامثال» رشید الدین وطواط همین مثل را نمونه آورده است:

«زشتی عمل فریبکاری در تمام ملل و اقوام غیر قابل انکار و به اتفاق مورد نفرت و انزجار است. امروز دیگر بیان زشتی و قباحت آن را در قالب این مثل ریختن کافی نیست، چه کندن چاه با زندگانی جنگل و بیابان گردی و صحرا نوردی مناسب بود و برای ملل متمدن لطفی ندارد. به ویژه راه‌های مکر و فریب در این زمان به اندازه‌ای گوناگون و متعدد است که کندن چاه پیش آن قابل ذکر نیست، ولی جمله (وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) در همه جا کاربرد دارد. هم در کوخ سه هزار سال پیش، و هم در کاخ سه هزار سال بعد. رایج خزانه و خرج روزانه است.» (وطواط،/6)

5. ارتباط اجزای تصاویر در مثل‌های قرآنی

قرآن با شیوه‌های گوناگون چه به صورت «تشبیه تمثیلی» و چه به شکل «استعاره تمثیلی» به بیان مثل‌ها می‌پردازد. هر کدام از اجزاء «مشبّه» و «مشبّه به» کاملاً در برابر هم قرار می‌گیرند؛ یعنی برای هر جزء از «مشبّه» جزء همانند دیگری در «مشبّه به» وجود دارد و «وجه شبه» میان دو طرف تصویر، کلی و شامل است.

(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ) (نقره/17)



«مَثَلُ أَنَانَ هَمْچُون مَثَلُ كَسَانِي است كه آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنائی داد خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی كه نمی‌بینند رهایشان كرد.»

در این آیه حالت منافقان به حالت افروزنده آتشی تشبیه شده كه از آن آتش طلب نور و روشنائی می‌كند تا راه را در تاریکی پیدا كند و باعث امنیت او شود، ولی ناگهان آتش خاموش می‌شود و او در سرما و تاریکی می‌ماند و دچار ترس می‌شود. منافقان هم در اظهار ایمان و بهره‌مندی از امکانات و مواهب مسلمانان، مانند روشن كنده آتش هستند كه در زیر سایه اسلام امنیت دارند، ولی در روز قیامت باطن پلیدشان آشكار می‌گردد و به تاریکی درونی كه نتیجه كفر آنهاست برمی‌گردند و دچار یأس و ناامیدی و ترس می‌شوند. در اینجا ایمان و اسلام همان نور، و نفاق، ظلمت است و منافق همان آتش افروزی است كه زمانی آتشش خاموش می‌شود و در تاریکی گم می‌شود.

در مَثَل‌های قرآنی قسمت‌هایی از تصویرهای تمثیلی حذف می‌شوند. انگار كه خداوند خواسته انسان‌ها از نیروی درك خود استفاده كنند و به تكمیل آیه در ذهن خود پردازند و معنای نهایی و پیام اصلی آیه را خود كشف كنند. مانند:

(أَوْمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...) (انعام/122)

«آيا کسی كه مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است كه گویی گرفتار در تاریکی‌هاست...»

در این آیه، كفر و عدم هدایت، به مردگی و ظلمت، و هدایت و نجات، به نور و حیات تشبیه شده و «مَشْبَه» در هر دو تشبیه حذف شده است. این خواننده است كه باید از نیروی تعقل و تفكر خود، با استفاده از قراین، كمك بگیرد و «مَشْبَه» را پیدا كند.

موضوعات مَثَل‌های قرآنی

مَثَل‌های قرآنی به موضوعات فراوانی می‌پردازند كه بر حسب مكی یا مدنی بودن آنها، متفاوت‌اند. اغلب مَثَل‌های مكی به درمان بیماری‌هایی شایع در جامعه مكه زمان نزول مانند شرك و تعصبات قبیله‌ای می‌پردازد. همچنین این مَثَل‌ها

تلاش دارد که تغییر ریشه‌ای در عقاید و عادات مردم پدید آورد. یکی دیگر از موضوعات مثل‌های مکی یاد آوری آخرت و وحدانیت خداوند است. مثل‌های مدنی به محکم کردن پایه‌های اعتقادی جامعه و اصلاح آن، همچنین به تشویق مردم به خوبی‌ها، فاش کردن اغراض شوم منافقان، بیان صفات یهود و مشرکین و توجه به کتاب الهی می‌پردازند.

از جمله موضوعات مهمی که مثل‌های مکی به آنها پرداخته است عبارتند از:

1- ایمان و کفر

(أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيَّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (انعام/122)

«آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟! این گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.»

در این آیه دو مثال برای کفر و ایمان آمده است. در مثال اول ایمان به حیات و کفر به مرگ تشبیه شده است و در مثال دوم ایمان به نور و کفر به ظلمت تشبیه شده است. تشخیص تفاوت میان ایمان و کفر یکی از اصول اولیه اسلام به شمار می‌رود. خداوند متعال ایمان را به حیات و نور و کفر را به مرگ و ظلمت تشبیه کرده، تا این دو مهم نزد مردم کاملاً واضح و قابل تمییز باشد.

2- روگردانی از دنیا و مغرور نشدن به آن

(إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (يونس/24)

«در حقیقت مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین از آنچه مردم و دام‌ها می‌خورند با آن درآمیخت تا آن‌گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.»



این تمثیل از زندگی و پوچی دنیا و تغییر شرایط آن سخن می‌گوید تا از وراثی آن به انسان گوشزد کند که وی برای این دنیا آفریده نشده است، بلکه برای دنیایی برتر و متعالی‌تر که همه چیز در آن قرار و ثبات دارد آفریده شده است. در کنار زیبایی و جلوه این دنیا، زمانی که انسان غرق در شادمانی و غرور به داشته‌های خود است، زمانی که آفریدگار این زیبایی‌ها را فراموش می‌کند و تنها به رنگ و لعاب زندگی دنیوی دل خوش است، ناگهان تقدیر الهی بر نابودی هر آنچه هست قرار می‌گیرد و تمام آن جلوه‌های زیبا در اندک زمانی از میان می‌رود و چیزی جز خاکستر باقی نمی‌ماند، انگار که اصلاً وجود نداشته است.

3- شرک

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (عنكبوت/41)

«داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنكبوت است که [بنا آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنكبوت است.»

شرک از جمله بیماری‌های دوران جاهلیت بوده است که پیامبر اکرم 9 در طول دوران تبلیغ خود به ویژه در مکه، به مبارزه با این آفت بزرگ پرداخت و مشرکان را به ایمان به خدا و ترک عبادت غیر از او دعوت کرد. قرآن نیز در این آیه شرک و خدایان دروغین مشرکان را به خانه عنكبوت که به اندک نسیم و یا قطره بارانی ویران می‌شود تشبیه می‌کند. کفر و شرک نیز مانند این خانه سست و شکننده است و قابل اتکا نمی‌باشد.

4- حق و باطل

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) (رعد/17)

«همو که از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش

می‌گذازند هم نظیر آن کفی بر می‌آید خداوند حق و باطل را چنین مَثَل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند، خداوند مَثَل‌ها را چنین می‌زند.»

نتیجه بارش باران بر کوه، و پایین آمدن آب از سطح آن، جمع شدن آب باران در رودهاست که بر اساس حجمی که دارند آب می‌گیرند و اگر این رودهای کوچک جمع شوند، به رودخانه بزرگی تبدیل می‌شوند و اگر این آب‌ها بیشتر از حجم رودخانه باشند، بیرون می‌ریزند و تبدیل به سیل‌های مخرب می‌گردند. آب در مسیر خود از موانع متعددی می‌گذرد و کف بر لب می‌آورد و گاهی کف‌ها در یک مکان، بی حرکت می‌مانند، ولی آب همواره در حال حرکت است. حق مانند آب است و باطل مانند کف. همان طور که کف چیز مفیدی نیست و زود هم از بین می‌رود انگار که اصلاً نبوده است، باطل هم زود از میان می‌رود و چیز توخالی و پوچی است، ولی حق و حقیقت همیشه ماندنی و نافع است. مانند آب یا آن فلز که ماندنی و در جریان است و آن است که برای انسان فایده دارد.

5- توصیف اعمال کافران

(مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَأَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ) (ابراهیم/18)

«مَثَل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می‌ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد، از آنچه به دست آورده‌اند هیچ [بهره‌ای] نمی‌توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز.»

حقیقت اعمال کافران مانند خاکستر است؛ همان طور که خاکستر دوام و ثباتی ندارد و با باد از میان می‌رود، اعمال کافران نیز چون بر پایه ایمان و اعتقاد به خداوند نیست و از اصل نادرست و باطل است، لذا زود از میان می‌رود و دوامی ندارد و اثر و نتیجه‌ای نیز از آن نمی‌گیرند.

(فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْآ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

(نحل/74-76)

«پس برای خدا مثل نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. خدا مثلی می‌زند؛ بنده‌ای است زرخیر که هیچ کاری از او بر نمی‌آید. آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسان است؟! سپاس خدای راست. [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند. و خدا مثلی [دیگر] می‌زند؛ دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و او سربرار خداوندگارش می‌باشد، هر جا که او را می‌فرستند خیری به همراه نمی‌آورد، آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است، یکسان است؟!»

مخاطب این مثل مشرکان هستند، کسانی که برای خداوند متعال شریک قرار می‌دهند و غیر از او را می‌پرستند و به زشتی و نادروستی کار خود واقف نیستند. خداوند این افراد را مورد خطاب و توبیخ قرار می‌دهد و حقیقت و حدانیت خود را بیان می‌کند. اینکه برای خدا هیچ مثالی نیست و هیچ کس و هیچ چیز شایستگی این را ندارد که با خداوند برابری کند و مورد پرستش قرار گیرد. همان طور که انسان ضعیفی که بنده دیگران است و چیزی از خود ندارد، با مالک مقتدری که می‌تواند از مال خود به دیگران ببخشد و مرد کر و لال و احمق با انسان نیرومندی که دارای قدرت تکلم است و می‌تواند اقامه کننده نیکی در جامعه و بازدارنده از بدی باشد، قابل قیاس و یکسان نمی‌باشد.

7- کفران نعمت

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ) (نحل/112)

«خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می‌رسید، پس [ساکنانش] نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن جشانید.»



احساس امنیت و اطمینان از اهداف مهم هر انسانی است که برای رسیدن به آن تمام تلاش خود را می‌کند و اگر این امنیت با رزق وسیع نیز همراه شود، برای انسان خوشبختی و سعادت به همراه می‌آورد. در این آیه خداوند متعال برای بندگانش مثال دهکده‌ای را می‌زند که وسایل رفاه و آسایش ساکنان آن از هر جهت مهیاست، ولیکن به جای شکر نعمتی که خداوند به آنها بخشیده، کفران نعمت می‌کنند و در نتیجه پروردگار قادر، آنچه به آنها بخشیده باز پس می‌گیرد و آنها را از حالت رفاه و آرامش به حالت بدبختی و نیازمندی می‌اندازد. این مثل برای توجیه و هدایت نوع بشر که پیوسته چشم بر روی نعمت‌های الهی می‌بندد و تنها کمبودهایی که خود مسبب آنهاست را در نظر می‌آورد، زده شده است. خداوند با قدرت بی‌پایانش اگر بخواهد، می‌تواند تمام نعمت‌ها را از انسان بگیرد و طعم حقیقی بدبختی را به انسان بچشانند.

از موضوعات مهم در مثل‌های مدنی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

1- توصف اعمال یهودیان

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (الجمعه / 5)

«مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آن‌گاه آن را به کار ن بستند، همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد، [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.»

در مدینه سه قبیله یهودی به اسم‌های بنی قینقاع، بنی نظیر و بنی قریظه زندگی می‌کردند. این سه قبیله با وجود علمی که نسبت به پیامبر ﷺ و رسالت او از طریق تورات داشتند، ولیکن مشکلات و دسیسه‌های فراوانی برای پیامبر ﷺ در طول دوران تبلیغ در مدینه ایجاد کردند. از این رو قرآن آنها را به چهار پا تشبیه کرده است، از آن روکه مانند آنها میان بار کتاب و بار دیگر تفاوتی قائل نیستند و در هر صورت فقط حامل اشیاء هستند. یهودیان نیز کتاب تورات را در دست دارند، ولی چون در آن تعمق و به آن عمل نمی‌کنند، فقط بار بردار هستند، نه چیز دیگر و از این کتاب الهی سودی نمی‌برند. این مثال بر هرکس که عالم بی عمل باشد صدق می‌کند.

2- انفاق

(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِثَّةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (بقره/261)

«مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می‌کند، و خداوند گشایش‌گر داناست.»

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (بقره/264)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خارا می‌است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

در دوران رسالت پیامبر ﷺ اصول اخلاقی مردم نیاز به تغییر ریشه‌ای داشت. آنها در دوران جاهلی به کارهایی خو کرده بودند که عوض کردن آنها نیاز به یک انقلاب بنیادین در تقریباً تمام اصول اخلاقی، اجتماعی و فردی داشت. یکی از مسائل اخلاقی و اجتماعی عرب در آن زمان انفاق بود، چرا که انفاق با نیت ریا داده می‌شد و قصد و هدف الهی پشت انفاق و بخشش به محرومان وجود نداشت، یا اینکه انفاق با منت نهادن و اذیت گیرنده همراه بود، لذا قرآن در تبیین اصول انفاق و شرایط آن و همچنین ثوابی که انفاق کننده از عمل خود به دست می‌آورد، چند مثل آورده است. در آیه اول ثواب انفاق را ذکر کرده و آن را به دانه‌ای که در زمین حاصل خیز کاشته شود و بار فراوان دهد تشبیه کرده و در آیه دوم مالی که با ریا یا منت و اذیت داده شود، به دانه‌ای تشبیه کرده که روی سنگی صاف که خاک نازکی آن را پوشانده است تشبیه می‌کند. و مالی که با اخلاص و نیت الهی داده شود، به دانه در خاک حاصل خیز تشبیه می‌کند؛ وقتی باران شدیدی می‌بارد خاک روی سنگ از بین می‌رود و دانه نیز حاصلی نمی‌دهد، ولی باران آن خاک



حاصل خیز را حاصل خیزتر می‌کند و دانه به بار می‌نشیند. همچنین عمل با ریا و منت چون عمقی ندارد و به منبع محکمی متصل نیست، اجری هم ندارد. ولی مالی که با رضایت و نیت الهی داده شود، اصیل و ریشه‌دار است و ثواب مضاعفی نیز می‌یابد.

3- هدایت الهی

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (نور/35)

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.»

خداوند سبحان نور آسمان‌ها و زمین است و با نور خود همه خلق را هدایت و راهنمایی می‌کند تا در ظلمت‌ها گرفتار نشوند و چرخ عالم طبق نظام و برنامه مشخص به گردش درآید.

خدا برای اینکه ما درکی نسبی از این نور به دست آوریم، آن را به نور چراغ با مشخصاتی که ذکر شده تشبیه کرده است و صفاتی برای آن آورده تا به ذهن مخاطب نزدیک شود و تصویری از این نور در ذهن خود مجسم کند.

نتیجه سخن

1) مثل قرآنی با مثل ملی تفاوت‌هایی دارد. مثل قرآنی از نظر مفاهیم و عبارات گستردگی بیشتری نسبت به مثل ملی دارد. مفاهیم مثل قرآنی، آب و باران و خاک و گیاه برای همه مردم آشنا و ملموس است. مثل قرآنی هرگز رنگ کهنگی نمی‌پذیرد. در مثل قرآنی ایجاز موجود نیست. انتشار و سیوررتی که در مثل ملی شرط است در مثل قرآنی نیست، چرا که نمی‌توان پذیرفت مثل‌های قرآن قبل از



اینکه بر پیامبر 9 نازل شود بین مردم شیوع یافته باشد. مَثَل‌های قرآنی مورد ندارد، یعنی حادثه‌ای خاص باعث نزول آیه نشده است و تنها علم و حکمت الهی عامل نزول بوده است. موضوعات مَثَل‌ها و جاری مجرای مَثَل‌ها در قرآن همیشه نو هستند و در همه موارد کلیت دارند، ولی خیلی از مَثَل‌های ملی تا حدی جایگاه زمانی خود را از دست داده و کهنه شده‌اند.

2) مَثَل‌های قرآن در قالب تشبیه تمثیلی یا استعاره تمثیلی به بیان موضوعات انتزاعی و غیر ملموس با هدف ملموس و قابل درک کردن آنها برای همه مردم و تأثیرگذاری هر چه بیشتر تمثیلات به قصد تربیت و پند آموزی می‌پردازد. در مواردی که مَثَل در قالب استعاره به کار رفته، هدف، واداشتن مخاطب به تفکر و تجزیه و تحلیل کردن مفهوم مورد نظر آیه بوده است.

3) آن دسته از مَثَل‌های قرآنی که لفظ مَثَل یا مشتقات آن در آنها ذکر نشده، (و شاید بر اساس یکی از اصول نحوی عرب، حذف قسمتی از جمله و در تقدیر گرفتن آن باشد)، ولی دارای بار معنایی و تربیتی مَثَل‌های صریح هستند، جزو مَثَل‌های قرآن محسوب می‌شوند. این مسئله را می‌توان هم با تفکر و تدبیر در آیات مشابه و هم با تکیه بر تفاسیر دریافت.

4) آیاتی که در آنها تشبیه ساده و یا تنها لفظ مَثَل ذکر شده است و تشبیه و استعاره تمثیلی در آنها وجود ندارد، جزء مَثَل‌ها محسوب نمی‌شوند، چرا که هدف مَثَل قرآنی یعنی انذار و تنبیه و تربیت نسل بشر، با روش مرکب و تفصیل، یعنی همان تشبیه تمثیلی که از طرفین و وجه شبه مرکب تشکیل شده، سازگارتر است.

5) مَثَل قرآنی از تصاویر چند جزئی، استفاده می‌کند. هر جزء مشبّه، مقابلی در مشبّه به دارد و این اجزاء هر کدام جدا از نقش مستقلی که دارند، با اجزاء دیگر چنان عجینند که برداشتن هر کدام باعث خراب شدن تصویر نقاشی شده در مَثَل می‌شود.

6) مَثَل موجز به معنای رایج در قرآن وجود ندارد. آن دسته از آیات و عبارات قرآنی که مانند مَثَل‌های عربی در بین مردم انتشار یافته‌اند، بنا بر قول علما، تنها مقابل‌هایی مناسب‌تر و شایسته‌تر برای مَثَل‌های عربی هستند و جاری مجرای مَثَل

عربی نامیده می‌شوند. چه اینکه همانند مَثَل بین مردم انتشار یافته و در زبان روزمره مردم وجود دارند.

7) آیات و عباراتی که در قرآن به مانند مَثَل ملی رواج پیدا کرده‌اند و در کتاب‌های مختلف نام‌های گوناگونی نیز گرفته‌اند، مانند: «مَثَل کامن»، «جاری مجرای مَثَل‌های سائر» یا «مَثَل‌های قرآنی سائر»، هیچ کدام مَثَل قرآنی حقیقی نیستند، چرا که از آغاز نزول قرآن مَثَل نبوده‌اند، بلکه بعداً در زبان و یا نوشته‌های مردم رواج پیدا کرده‌اند. مَثَل‌های حقیقی قرآن، مَثَل‌های قیاسی هستند که به هنگام نزول بر قلب پیامبر ﷺ مَثَل بوده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. محمد جابر الفیاض نیز به این مورد اشاره دارد. (الفیاض، 123/)

2. مانند آقای محمد جابر فیاض که ضمن اشاره به امثالی که بر پایه تشبیه بسیط استوار شده است، به امثالی اشاره می‌کند که اساس تشبیهی ندارد و خود لقب امثال حکمی را بر آن می‌نهد، امثالی که دارای همه شروط مَثَل هستند مگر رکن تشبیه که این عبارات حکمی مانند امثال رواج زیادی دارند و تقریباً مانند آنها عمل می‌کنند. (همان)

3. سمیح عاطف الزین نیز در تعریف مَثَل خرافی نظری شبیه به قطامش دارد. (الزین، 21/)

4. البته اطلاق این دو اسم بر مَثَل قیاسی خالی از اشکال نیست، چرا که در بعضی از این آیات لفظ مَثَل یا مشتقات آن ذکر نشده است و این مفسران هستند که به خاطر شباهت محتوایی میان این آیات با آیاتی که لفظ مَثَل در آنها ذکر شده و به خاطر بار تمثیلی و مفهومی که دارند آنها را مَثَل نامیده‌اند.

5. عبدالمجید عابدین (ص 159) و ابن قیم الجوزیه (ص 15) نیز به مرکب بودن مَثَل قیاسی اشاره کرده‌اند.

6. ابن کثیر فقط در شأن نزول آیه 92 سوره نحل داستانی را بیان کرده و آن را مورد مَثَل می‌داند: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَّضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ

دَخَلَا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُوءُكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿

«و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن [یکی یکی] از هم می گسست مباحثید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فریب و] تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزون ترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت در آنچه اختلاف می کردید قطعاً برای شما توضیح خواهد داد.»

این مثل در مورد پیرزنی ریسنده است که بعد از هر بار ریسیدن، رشته‌ها را از هم باز می کرد و مضرب این مثل پیمان شکنانند. (ابن کثیر، 449/3)



منابع و مأخذ:

1. قرآن کریم.
2. ابن منظور، أبو الفضل جمال الدین مکرم؛ لسان العرب، چاپ اول، دار إحياء التراث العربی، بیروت، 1988م.
3. الآلوسی البغدادی، شهاب الدین السید محمود؛ روح المعانی، چاپ چهارم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، 1985م.
4. التعالی، أبو منصور عبدالملک بن محمد بن إسماعیل النیسابوری؛ خاص الخاص، چاپ اول، مطبعة السعادة، مصر، 1809م.
5. التعالی، أبو منصور؛ یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1983م.
6. الجرجانی، عبد القاهر؛ دلائل الإعجاز فی علم المعانی، چاپ دوم، مکتبه القاهره، القاهره، 1961م.
7. الجوزیه، ابن قیم؛ الأمثال فی القرآن الکریم، بی جا، بیروت، دار المعرفه، 1981م.
8. حکمت، علی اصغر؛ امثال قرآن، فصلی از تاریخ قرآن کریم، چاپ دوم، بنیاد قرآن، تهران، 1361 ه. ش.
9. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد الفضل؛ معجم مفردات ألفاظ القرآن، چاپ دوم، المکتبه المرتضویه، قم، 1362 ش.
10. رشیدرضا، محمد؛ تفسیر القرآن الکریم الشهیر بتفسیر المنار، چاپ دوم، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
11. الزرکشی، بدر الدین؛ البرهان فی علوم القرآن، بی جا، دار الجیل، بیروت، 1954م.
12. زلهایم، رودلف، الأمثال العربیه القدیمة، ترجمه الدكتور رمضان عبد التواب، چاپ اول، بیروت، دار الأمانه، 1971م.
13. الزمخشری، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر؛ الکشاف، بی جا، بی نا، بی تا.



14. السبحانی، الشیخ جعفر؛ الأمثال فی القرآن الکریم، چاپ اول، مؤسسة الإمام الصادق 7، قم، 1420هـ.
15. السکاکی، ابویعقوب یوسف بن أبی بکر؛ مفتاح العلوم، چاپ اول، مطبعة مصطفى بابی و أولاده، مصر، 1973م.
16. السیوطی، عبدالرحمن؛ الإقتان فی علوم القرآن، چاپ دوم، منشورات الرضی، قم، 1367ش.
17. الطهطاوی، الشیخ علی احمد؛ عون الحنان فی شرح الأمثال فی القرآن، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت، 2004م.
18. عابدين، عبدالمجید؛ الأمثال فی النثر العربی القديم، چاپ اول، دار المعرفة الجامعیه، اسکندریه، 1959م.
19. عاطف الزین، سمیح؛ الأمثال والمثل والتمثیل والمثالات فی القرآن الکریم، چاپ اول، دار الکتب اللبنانی، بیروت، 1987م.
20. علی الصغیر، محمد حسین؛ الصورة الفنیة فی المثل القرآنی، چاپ اول، دارالهادی، بیروت، 1992م.
21. الفاخوری، حنا؛ الأمثال و الحكم، چاپ دوم، دارالمعارف، مصر، 1969 م.
22. الفیاض، محمد جابر؛ الأمثال فی القرآن، چاپ اول، المعهد العالمی للفکر، الرياض، 1995م.
23. الفیروزآبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب؛ قاموس المحيط، بی چا، مطبعة المیمنه، القاہرہ، 1318ق.
24. القرشی الدمشقی، ابن کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، دار و مکتبة الهلال، بیروت، 1990م.
25. قطامش، عبدالمجید؛ الأمثال العربیه، چاپ اول، دار الفکر، دمشق، 1988م.

26. الميداني، ابوالفضل احمد بن محمد النيسابوري؛ مجمع الأمثال، چاپ اول، مؤسسة الطبع و النشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة، مشهد، 1366 ش.
27. الوطواط، رشيد الدين؛ لطائف الامثال، مقدمه و تصحيح محمد باقر سبزواري، بی‌چا، بی‌نا، بی‌جا، 1358 ش.
28. الهاشمي، احمد؛ جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبدیع، چاپ اول، نشر بخشایش، قم، 1421 هـ.